

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020814**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»

مرحوم آقای صدر طبق تقریر مرحوم آقای هاشمی برای کیفیت تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص» بر اساس مسلک قرن اکیدی که خودشان اختیار نمودند، فرمودند: واضع نخست، مجموعه­ای از «وضع خاص، موضوع­له خاص» را ایجاد نموده و تکرّر این نوع وضع، نتیجه­اش تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص» است؛ در قسمتی از تقریرات کلام ایشان در صفحۀ 93 چنین عبارتی وارد شده است:

و التوصل إلى نتيجة الوضع العام و الموضوع له الخاصّ بناء على هذا المسلك إنما يعقل عن طريق تكرر الاقتران بين اللفظ و بين المعاني الخاصة بنحو ينتج الاقتران بين‏ اللفظ و بين كل فرد من تلك المعاني.

و بتعبير آخر: ان الأشراط الذهني و الربط المخصوص بين تصورين الّذي يؤدي إلى الاستجابة لأحدهما بالانتقال منه إلى الآخر لا يقتصر أثره على الطرفين بخصوصيتهما بل قد تنسحب تكوينا على الجامع ... .[[1]](#footnote-1)‏

این عبارتی است که ایشان ذکر نموده و آن را ادامه می­دهند.

ایشان می­فرمایند: اقتران اکیدی که بین لفظ و خصوص یک فرد از معنا، ایجاد می­شود، در همان فرد متوقف نمی­شود بلکه به سائر افراد سرایت نموده و ارتباط عمیق و لصیق بین لفظ و جامع ایجاد می­کند. سپس توضیح می­دهند که مقصود از ارتباط لفظ با جامع، جامع بما هو جامع نیست بلکه مصادیق جامع است.

در این خصوص این سؤال مطرح شد که چرا این ارتباط عمیق و لصیق، بین لفظ و خود جامع ایجاد نمی­شود؟ چرا بین لفظ و مصادیق جامع ارتباط ایجاد می­شود؟ فرض این است که واضع این لفظ را با فرد اول و دوم و سوم، مقترن نموده است حال چرا طرف اقترانی که توسعه یافته، خود جامع نیست؟

## راه حل آقای حائری برای حل معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» و پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام»

گویا چنین اشکالی مطرح بوده که باعث شده آقای حائری در حاشیۀ مباحث الاصول با یک زاویه دید متفاوت بحث را دنبال نموده­اند به طوری که گویا در صدد حل این اشکال هستند. البته ایشان اصل بحث را به پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» اختصاص نداده و کیفیت تطبیق مسلک قرن اکید بر پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» را نیز مورد بررسی قرار می­دهند.

در جلسۀ سابق گذشت که ایشان طبق مسلک قرن اکید به سه راه حل، برای حل معضل موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» اشاره نموده­اند که عمده­اش راه حل اول است؛ ایشان در مقام ارائه راه حل برای اینکه واضع چگونه می­تواند بین لفظ و معنای عام قرن اکید ایجاد کند چنین تعبیری دارند:

الأوّل: أن يحضر المعنى العامّ في ذهن السامع عن طريق الإحساس، أي: أنّ الواضع يُحضر مصداقاً من مصاديق المعنى المقصود أمام السامع مثلاً، ويُطلق اللفظ المفروض وضعه لذلك المعنى، ثُمّ يُحضر مصداقاً آخر من تلك المصاديق، ويُطلق فرداً آخر للّفظ مماثلاً للفرد السابق... وهكذا، وتكون النتيجة: أنّ السامع يُغفِل خصوصيّات الأفراد، ويقترن كلّيّ ذلك اللفظ في ذهنه بكلّيّ المعنى، فيتكوّن الوضع العامّ والموضوع له العامّ. [[2]](#footnote-2)

ایشان می­فرماید: واضع مجموعه­ای از اطلاقات لفظ بر مصادیق مختلف را ترتیب می­دهد که تمامشان در مصداق بودن برای کلّی مشترک هستند، و تکرّر اطلاقات سبب می­شود سامع، از خصوصیات فردیۀ مصادیق غفلت نموده و در نتیجه بین لفظ و معنای کلّی ارتباط برقرار کند.

## تفاوت الگوی موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» با الگوی موجود در پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»

ایشان می­فرمایند پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» نیز از همین الگو تبعیت می­کند با این تفاوت که واضع گاهی در صدد ایجاد ارتباط بین لفظ و معنای عام است و به مقصود خود می­رسد (که می­شود «وضع عام، موضوع­له عام» ) اما گاهی می­خواهد بین لفظ و معنای عام ارتباط ایجاد کند ولی چون چنین چیزی شدنی نیست، بین لفظ و مصادیق معنای عام، اقتران اکید ایجاد می­شود[[3]](#footnote-3).

ثالثاً قد یقصد الواضع قرن اللفظ بالمعنی العام لو امکنه؛ و لکنه لا یتوفق لذلک فلو امکنه قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی لأخذ المعنی العام و قرن اللفظ به و لکنه یعجز ... .

ایشان می­فرماید: نسبت­های حرفیه یعنی نسبت­هایی که معانی حرفیه از آن سنخ هستند، به گونه هستند که جامع ندارد؛ مشکل قضیه آن است که اگر واضع بخواهد از این نسبت­ها جامع­گیری کند هویّت نسبت \_که در آن تشخص و فردیّت و جزئیت نهفته شده\_ از بین می­رود. لذا نسبت­های حرفیه امکان تبدیل به معنای کلی را ندارد. به عبارت دیگر برای اینکه به معنای کلّی تبدیل شود باید آن را ریشه­کن نموده و یک چیز دیگری را در جای او قرار دهیم و حال آنکه ما نمی­خواهیم چنین کاری بکنیم و همین مشکل سبب می­شود بین لفظ و مصادیق معنای عام قرن اکید ایجاد شود نه خود معنای عام.

فلو امکنه قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی لأخذ المعنی العام و قرن اللفظ به و لکنه یعجز عن ذلک لأن المعنی الاسمی یفقد النسبة المقصودة (چون مقصود واضع برقراری اقتران اکید بین لفظ و آن نسبت حرفیة است) فالواضع یقرن اللفظ بمصداق من مصادیق المعنی ثمّ بمصداق آخر و هکذا الی ان یتم الوضع و لکن لیس بإمکان الذهن اقتناص الجامع بین تلک المصادیق الا بإجراء تعدیل جذریّ (یعنی ریشه­ای) علیه من قلب المعنی الحرفی النسبی مثلاً الی المعنی الإسمی الذی لا یحقّق النسبة فهنا یبقی الذهن مقتصراً علی الانتقال الی المصادیق المناسبة من المعنی لکل مصداق من مصادیق اللفظ و لنسمِّ ذلک بالوضع العام و الموضوع­له الخاص.

ایشان یک الگوی دیگر برای تحقق پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» ارائه داده و می­فرمایند:

أو أن الواضع یقرن اللفظ مصداقاً من مصادیق المعنی مرة واحدة (یعنی دیگر تکرّری در کار نیست) و لکن هناک خصوصیةً کیفیةً تقتضی القرن الأکید و المناسبة کانت تناسب عموم المعنی لا خصوص ذلک المصداق و لکن الذهن ایضاً کان عاجزاً عن اقتناص الجامع من دون اجراء ذلک التعدیل الجذری ای قلب المعنی الحرفی الی المعنی الاسمی و الذی لا موجب للمصیر الیه لانه یعدم المقصود فایضاً یقتصر الذهن علی الانتقال من کل مصداق من مصادیق اللفظ الی المصداق المناسب له من المعنی فیتمّ ایضاً الوضع العام و الموضوع­له الخاص.

#### نقد فضای فکری آقای حائری نسبت به پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص»: اختصاص نداشتن «وضع عام، موضوع­له خاص» به حروف و شبه حروف

ایشان برای پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له عام» الگویی ارائه دادند که ما در جلسۀ سابق گفتیم تعبیر «یطلق» که در عبارت شما به کار رفته دارای ابهام است؛ آیا مقصودتان این است که قرن اکید بین لفظ و تک­تک مصادیق ایجاد می­شود؟ وقتی لفظ با این معنای خاص و آن معنای خاص قرن اکید پیدا می­کند چطور می­شود از این معانی خاص تعدّی نموده و یک وضع کلّی را شکل دهد؟ اگر مرادتان چنین چیزی است، نیازمند توضیح است؛ اساساً آیا مرادتان چنین چیزی است یا الگوی دیگری را در نظر دارید؟ این نیز به توضیح نیاز دارد.

اما با صرف نظر از این بحث، نکته­ای که قصد داریم هم­اکنون بر آن تکیه کنیم، در خصوص پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

تصویری که ایشان نسبت به پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» در ذهن دارند، گویا بیشتر ناظر به حروف و شبه حروف است؛ ایشان می­فرماید در حروف و شبه حروف واضع می­خواهد «وضع عام، موضوع­له عام» را ایجاد کند اما چون در حروف و شبه حروف از ایجاد «وضع عام، موضوع­له عام» عاجز است، به ناچار «وضع عام، موضوع­له خاص» شکل می­گیرد.

یک شخصی بود که نام خانوادگی­اش راجی بود؛ این شخص می­گفت در منطقۀ ما یک شخصی چپی بود که کاندیدا شده بود؛ یک شعاری در منطقه پیچید که این شعار ما را نماینده کرد. شعار این بود: «از فرط لا علاجی رأی می­دهیم به راجی».

آقای حائری نیز می­خواهند بفرمایند از فرط لاعلاجی «وضع عام، موضوع­له خاص» تحقق پیدا می­کند.

معنای این تصویر که واضع، نخست می­خواسته «وضع عام، موضوع­له عام» را ایجاد کند ولی از ایجادش عاجز بوده، آن است که «وضع عام، موضوع­له خاص» تنها در حروف و نِسَب \_به معنای عام\_، شکل می­گیرد چون تنها در حروف و مانند آن، جزئیت و تشخص در هویّت معنا نهفته است و نمی­شود از افراد معنا، جزئیت و تشخص را سلب کرد. مقصود از شبه حروف، کلماتی همچون اسماء اشاره هستند که توضیحش را در آینده مطرح خواهیم کرد.

اما بر اساس مثال­هایی که به ذهن ما می­رسد «وضع عام، موضوع­له خاص» به حروف و شبه حروف اختصاص ندارد تا مجبور باشیم بگوییم چون امکان «وضع عام، موضوع­له عام» در موردشان وجود ندارد واضع ناچار است به «وضع عام، موضوع­له خاص» تن دهد.

پیش­تر گذشت که «وضع عام، موضوع­له خاص» دو گونه مثال دارد؛ مثال دیگر آن (یعنی مثالی که از سنخ معنای حرفی و شبه حرفی نباشد) به این شکل است که واضع می­گوید: «تمام متولدین امروز در این بیمارستان را محمّد می­نامیم». همانطور که پیدا است در این مثال چنین نیست که واضع نخست بخواهد نام محمّد را برای عنوان عامّ «المولود فی هذا المستشفی» قرار دهد و در اثر عاجز بودن، ناچار باشد، نام محمّد را برای مصادیق عنوان عام وضع کند؛ از همان ابتداء واضع می­خواهد نام محمّد را برای تک­تک مصادیق نوزادان متولّد شده در این بیمارستان قرار دهد. حال به جای اینکه نام محمّد را در قالب بیست عملیات وضع، برای بیست نوزاد وضع کند، با یک عملیات واحد این کار را انجام می­دهد. پس «وضع عام، موضوع­له خاص» اختصاصی به حروف و شبه حروف ندارد.

##### پرسش و پاسخ: بررسی اختصاص داشتن مثال­های طبیعی «وضع عام، موضوع­له خاص» به حروف و شبه حروف

ممکن است بگویید: بحث ما در خصوص زبان طبیعی است نه زبان مصنوعی یا غیر طبیعی. در دانش زبان­شناسی یک اصطلاحی وجود دارد تحت عنوان «زبان طبیعی» و «زبان مصنوعی» یا شاید «زبان غیر طبیعی»؛ زبان طبیعی به زبانی گفته می­شود که در اجتماع رائج است؛ و زبان مصنوعی یا غیر طبیعی به زبانی گفته می­شود که در یک علم خاص دارای یک اصطلاح خاص می­باشد که خاستگاهش بطن جامعه نیست بلکه خاستگاهش اهدافی است که یک گروه خاص در یک علم خاص آن دنبال می­کنند.

با عنایت به نکتۀ مزبور ممکن است در دفاع از آقای حائری گفته شود بحث ما در خصوص زبان­های طبیعی است لذا مثال طبیعی «وضع عام، موضوع­له خاص» به حروف و شبه حروف منحصر خواهد شد چون مثال نام­گذاری نوزادان متولد در بیمارستان، یک مثال مصنوعی و ساختگی است لذا از بحث خارج است. مثال نام­گذاری نوزادان متولد در یک قبیله توسط رئیس قبیله نیز به همین شکل است یعنی معلوم نیست واقعیّت خارجی داشته باشد. به عبارت دیگر هر چند چنین مثال­هایی امکان وقوع دارند اما بحث این است که آیا خارجاً واقع شده­اند یا نه؟

در پاسخ به این پرسش می­توان به علم جنس اشاره کرد؛ به نظر می­رسد علم جنس یک مثال واقعی برای همین گونه از وضع است. ما یک «أسد» داریم که اسم جنس است و یک «أسامة» داریم که علم جنس است؛ برخی در مقام بیان فرق بین علم جنس و اسم جنس این نکته را متذکر شده­اند که معنای اسم جنس و علم جنس تفاوتی ندارد بلکه تفاوتشان تنها در جنبۀ لفظی است یعنی «أسامة» را علم تلقّی کردند لذا چون علم مؤنث غیر منصرف است، «أسامة» را غیر منصرف دانسته­اند بر خلاف «أسد».

ولی به نظر می­رسد بین «أسد» و «أسامة» در معنا نیز فرق است. برای روشن شدن مطلب به نمونه­های مشابه این الفاظ در زبان فارسی اشاره می­کنیم.

ما در زبان فارسی یک مفهوم «شیر» داریم و یک مفهوم «آقا شیره»؛ «بز» و «خاله­بزی»؛ «خرس» و «خاله خرسه»؛ مفاهیمی از قبیل «آقا شیره»، «خاله­بزی» و «خاله خرسه» مفاهیم کلّی نیستند بلکه اسم­هایی هستند که بر تک­تک شیر­ها و بزها و خرس­ها گذاشته می­شوند؛ شاهد بر تغایر مفهومی ذکر شده آن است که شما می­توانید بگویید «یک شیر دیدم» ولی نمی­توانید بگویید «یک آقا شیره دیدم» چون در مفهوم «آقا شیره» یک نوع تعیّن نهفته است. «آقا شیره»، «خاله­بزی» و «خاله خرسه» اسم هستند برای یک شیر و بز و خرس مشخص و متعیّن. این مفاهیم شبیه همان علم جنس در زبان عربی هستند؛ بر همین اساس می­توان گفت «أسامة» از همین سنخ است.

البته در مورد «اسامة» و مانند آن بحث­هایی در ارتباط با توتم­ها و مانند آن مطرح است که قدماء چیزی شبیه ربّ النوع شیر­ها برای شیر در نظر می­گرفتند که به عنوان یک هویّت وحدانی برای شیر محسوب می­شده است. به نظر می­رسد «أسامة» به معنای این هویت وحدانی نیست بلکه به معنای همان «آقا شیره» در زبان فارسی است که از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» بوده و خاستگاه اجتماعی واقعی دارد لذا نباید چنین مثال­هایی برای «وضع عام، موضوع­له خاص» از مقولۀ مثال­های ساختگی و مصنوعی قلمداد شود. ما دقیقاً احساس می­کنیم اسم هر شیری «آقا شیره» است نه اینکه «آقا شیره» اسم برای عنوان عام باشد؛ تفاوت عنوان عام با علم جنس آن است که اگر عنوان عام باشد همانند «أسدٌ» تنوین تنکیر می­گیرد در حالی که «أسامة» مفهومش، مفهومی است که تنوین تنکیر نمی­گیرد نه اینکه صرفاً جنبۀ لفظی داشته باشد. پس تفاوت اسم جنس و علم جنس، مجرّد تفاوت لفظی نیست بلکه یک تفاوت معنوی بینشان وجود دارد.

در نحو وافی[[4]](#footnote-4) تصویری برای علم جنس ارائه شده و بحث­هایی در این زمینه مطرح شده است که قصد ورود به آن را نداریم ولی به عقیدۀ ما تمامش نادرست است.

پس نکتۀ اول این شد که به نظر می­رسد علم جنس یک مثال واقعی و طبیعی برای مقولۀ «وضع عام، موضوع­له خاص» است.

#### نقد اجمالی مسلک قرن اکید

اساساً تبیین و توجیه اینکه ما بخواهیم طبق مسلک قرن اکید بین لفظ و خود معنای عام یا مصادیق آن معنای عام اقتران اکید ایجاد کنیم و اینکه در کجا لفظ با خود معنای عام و در کجا با مصادیق معنای عام ارتباط اکید پیدا می­کند امری بسیار دشوار است.

آقای شهیدی بحث را به گونه­ای دنبال کرده­اند که گویی مطلب برایشان بسیار ساده است[[5]](#footnote-5)؛ گویا ایشان اصل معضلی که مرحوم آقای صدر در صدد حلّ آن هستند را اصلاً مشکل نمی­دانند در حالی که واقعاً مشکل است. اینکه شهید صدر می­فرمایند برای تحقق «وضع عام، موضوع­له خاص» لازم است مصادیق تصور شوند، یک مطلب مهمّ است که یک اشکال جدّی در بحث ایجاد می­کند. مشکل اصلی قضیه آن است که چطور می­شود در برخی موارد، بین لفظ و خود معنای عام، و در برخی دیگر، بین لفظ و مصادیق معنای عام، قرن اکید ایجاد می­شود.

# تصویر بحث بر اساس مسلک برگزیده

البته بر اساس مسلک اعتبار یا مسلکی که ما برگزیدیم مطلب چندان دشوار نیست. ما گفتیم حقیقت وضع عبارت از آن است که واضع لفظ را نشانۀ معنا قرار دهد تا در طول تبعیت دیگران از او، این لفظ واقعاً نشانۀ آن معنا شود؛ طبق این مبنا تصویر «وضع عام، موضوع­له خاص» دشواری خاصی ندارد. البته مناسب است یک نکته را توضیح دهیم.

گاهی ما شیر الف و شیر ب و شیر ج و ... را ملاحظه نموده و سبب می­شود یک مفهوم شیر در ذهنمان شکل بگیرد که این مفهوم دارای مصادیق متعدّد است که این مصادیق متعدّد دارای یک حیثیت مشترک هستند. اگر ما بخواهیم لفظ را به ازای این معنای عام قرار دهیم تصویرش ساده است؛ اما اگر بخواهیم «وضع عام، موضوع­له خاص» را ایجاد نموده و لفظ را به ازای مصادیق این معنای عام، قرار دهیم به نظر می­رسد باید شبیه الگوی ترسیم شده توسط مرحوم شهید صدر (بر اساس مسلک قرن اکید نه بر اساس مسلک متعارف) را مطرح کنیم نه اینکه واضع نخست مفهوم انسان را در ذهنش بیاورد و سپس بگوید می­خواهم لفظ را برای مصادیق انسان وضع کنم. به عبارت دیگر به نظر می­رسد استفاده از بحث معقولات ثانی منطقی و مانند آن، از طبیعت وضع فاصله دارد یعنی به نظر می­رسد چنین نیست که در «وضع عام، موضوع­له عام» مفهوم متصور، معقول اولی و در «وضع عام، موضوع­له خاص»، معقول ثانی منطقی باشد.

به نظر می­رسد باید از الگویی که مرحوم آقای صدر (بر اساس مسلک قرن اکید) مطرح نمودند استفاده کنیم؛ به این معنا که واضع مثلاً به یک شیر خاص أنس دارد و نام «آقا شیره» را برای آن به کار می­برد برای اینکه یک ارتباطی بین خودش و این شیر خاص، شکل بگیرد؛ سپس متوجه می­شود علت نام­گذاری «آقا شیره» شکل و شمائلی است که این شیر داشته لذا اگر این شیر بمیرد و شیر دیگری به جای او قرار گیرد، همین «آقا شیره» را در موردش به کار می­برد.

به خصوص توجه به این نکته لازم است که گاهی نام­گذاری اولیۀ اشیاء با یک خصوصیت واقعی در آن شیء در ارتباط است؛ مثلاً نامگذاری گوسفند به «ببعی» با یک خصوصیت واقعی در گوسفند در ارتباط است چون گوسفند صدای «بع بع» از خودش در می­آورد. «ببعی» از قبیل علم جنس است که برای یک گوسفند خاص وضع می­شود و معنایش، مفهوم کلی گوسفند نیست بلکه همین گوسفند خودمان است؛ لذا می­گوییم «حسن جان برو ببعی را بیاور» که مقصود از آن، گوسفند خاص است. حال گوسفندی دیگر نیز چون همین ویژگی «بع بع» گفتن را دارد، شایستگی آن را دارد که نام «ببعی» برایش وضع شود. همینطور گوسفند سوم و چهارم و ... .

در این گونه موارد نام یک شیء، برخاسته از یک خصوصیت واقعی در آن شیء است و این باعث شده «ببعی» را هم برای گوسفند الف و هم برای گوسفند ب و گوسفند ج و ... عَلَم بدانیم چون این اسم به مشابهاتش نیز سرایت می­کند.

**شاگرد**: اگر یک گوسفندی لال باشد و صدا نکند، باز هم «ببعی» در موردش به کار می­رود.

**استاد**: وجه تسمیه­ای که منشأ نام­گذاری گوسفند به «ببعی» شده در ادامه باقی نمی­ماند. سابقاً این مثال را مطرح می­کردیم که در زبان فارسی به شیر آب، شیر آب می­گویند و در زبان فرانسه به آن خروس آب می­گویند. علت مطلب آن است که نماد فارس­ها که بر روی پرچم­ها و ... وجود داشته شیر بوده و نماد فرانسوی­ها خروس بوده لذا شیر آب در میان فارس­ها به شکل سر شیر ساخته می­شده تا برای افراد مأنوس باشد و در میان فرانسوی­ها به شکل خروس ساخته می­شده است؛ اما رفته­رفته این وجه تسمیۀ ابتدائی، به فراموشی سپرده می­شود لذا الآن شیر آب به شکل­های دیگری نیز ساخته می­شود که شباهتی به سر شیر ندارد. مدل لغت­سازی به همین شکل است که وجه تسمیه­ها به مرور فراموش می­شوند.

## استفاده از دو مبنا برای تبیین حقیقت «وضع عام، موضوع­له خاص» و «وضع عام، موضوع­له عام»

به نظر می­رسد برای روشن شدن «وضع عام، موضوع­له خاص» و «وضع عام، موضوع­له عام» لازم است دو مبنا مورد توجه قرار گیرد:1- مبنای وضع الفاظ برای گوهر معنا-2-مبنای انبساط قهری معنا.

### مبنای وضع الفاظ برای گوهر معنا

یک مینا، مبنایی است که مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم امام بدان قائل بودند و در کتاب گوهر معنای حسن آقای خمینی منعکس شده است.

در مورد مبنای اول یک بحثی وجود دارد مبنی بر اینکه مثلاً ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏﴾[[6]](#footnote-6) که واژۀ نور در مورد خداوند به کار رفته، چگونه تحلیل می­شود؟

برخی بر این باور بودند که کلمۀ نور، نخست برای نور محسوس وضع شده است اما تدریجاً عنصر محسوس بودن از مفهوم آن خارج شده و برای معنا عامِ ­روشنی­یخش بودن، روشن­گری و هدایت­گری به کار می­رود؛ در سمت مقابل امثال مرحوم علامه طباطبایی معتقدند هر چند در بدو امر، نور، در مورد نور محسوس به کار رفته است اما محسوس بودن از همان ابتداء در مفهوم آن نهفته نبوده است پس واؤۀ نور از همان ابتداء برای همان گوهر معنا وضع شده بوده و محسوس بودن مقوّمش نبوده است.

### مبنای انبساط قهری معنا

مبنای اول این بود که کلمۀ نور، نخست برای نور محسوس وضع شده است اما تدریجاً عنصر محسوس بودن از معنای آن حذف می­شود که این مبنا، شبیه مبنای انبساط قهری­ای است که آیت الله والد از مرحوم آقای داماد نقل می­فرمودند.

مرحوم آقای داماد در بحث صحیح و اعم، قائل بودند که الفاظ وضع تعیینی برای صحیح و وضع تعیّنی برای اعم شده­اند. به طور مثال وقتی مخترعی، ماشین را اختراع می­کند در بدو امر، نام ماشین را برای آن دستگاهی وضع می­کند که صحیح و سالم است و حرکت می­کند؛ اما تدریجاً به آن دستگاهی که خراب شده و در گوشه­ای افتاده نیز ماشین گفته شده و واژۀ ماشین به وضع تعیّنی، برای اعم از صحیح و فاسد به کار می­رود و گفته می­شود «ماشین خراب است».

آیت الله والد مبنای مرحوم آقای داماد را به قطرۀ روغنی تشبیه می­کردند که روی کاغذ می­چکد و به تدریج پخش می­شود؛ البته این مثال، صرفاً جنیۀ شاعرانه و ذوقی دارد. ولی به هر حال اصل پدیدۀ انبساط قهری معنا، که مرحوم آقای داماد از آن بهره گرفتند، به خصوص با الگوهای ارائه شده توسط مرحوم آقای صدر \_که وضع را ایجاد قرن اکید و علقۀ وضعیه را نفس اقتران اکیدی دانستند که بین لفظ و معنا ایجاد می­شود\_ مرتبط است؛ این علقۀ وضعیه­ای که بین لفظ و یک معنا ایجاد می­شود به تدریج به دلیل مشابهت این معنا با یک معنای دیگر، انبساط یافته و معنای دوم را نیز در بر می­گیرد.

تعبیری که حدود 30 سال قبل به نقل از ویتگنشتاین در برخی از کتاب­های فلسفۀ علم دیده بودم، تعبیر «ارتباط حلقوی بین معانی یک لفظ» بود. وی می­گوید لفظی که معنا دارد، ممکن است معنایش با معنای دیگری شباهت داشته باشد؛ این شباهت سبب می­شود لفظ مورد نظر، علاوه بر معنای اول، در معنای مشابه نیز به کار برود؛ معنای دوم نیز ممکن است با معنای سوم مشابهت داشته باشد و این ارتباط حلقوی ادامه پیدا کند به طوری که وقتی به این زنجیرۀ مفاهیم نگاه می­کنیم متوجه می­شویم بین حلقۀ اول و آخر شباهتی وجود ندارد اما هر کدام از حلقه­های این زنجیره با حلقۀ مجاور خودش شباهت دارد. من کتاب­های ویتگنشتاین را نخواندم و به نقل از او در برخی کتب فلسفۀ علم این مطلب را دیده بودم. مثالی که در آنجا برای پدیدۀ «ارتباط حلقوی» ذکر شده بود، واژۀ «بازی» بود. گفته بود «بازی» در بدو امر برای «الک دولک» وضع شده بود اما امروزه به بازی­های کامپیوتری که هیچ شباهتی به «الک دولک» ندارند نیز بازی گفته می­شود. در واقع «الک دولک» با یک بازی شباهت داشته و آن بازی مشابه، مدل کامپیوتری­اش ساخته شود که مشابه بازی قبلی است و همینطور ادامه پیدا کرده تا اینکه واژۀ بازی برای بازی­های کامپیوتری وضع شده است بدون اینکه بین حلقۀ آخر و حلقۀ اول شباهتی وجود داشته باشد.

**سؤال**: آیا این گونه امور از انگیزه­های وضع محسوب نمی­شوند؟

**پاسخ**: خیر؛ اینها معتقدند حقیقت وضع همین است.

البته در خصوص مثال بازی می­توان مناقشه کرد چون بین تمام انواع بازی یک نقطۀ مشترک و وجه شباهت وجود دارد که عبارت است از: جدّی نبودن، سرگرم­کننده بودن و اموری از این قبیل؛ پس هر چند در شکل ظاهریشان شباهت ندارند اما در این که تمامشان غیرجدّی و سرگرم­کننده­اند شباهت دارند. به عبارت دیگر چنین نبوده که چون صرفاً یک شباهت ظاهری بین حلقۀ اول و دوم بوده این وضع توسعه یافته باشد بلکه یک نقطۀ اشتراک معنوی بین تمام حلقات وجود داشته که منشأ توسعه علقۀ وضعیه شده است.

البته اصل مطلب ویتگنشتاین مطلب قابل توجهی است که می­توان از آن با عنوان انبساط قهری معنا یاد کرد هر چند در خصوص مثال بازی، مناقشه وجود دارد.

#### سبک مجاز از مجاز

در ادبیات یک سبک وجود دارد موسوم به «سبک مجاز از مجاز»؛ در این سبک ادبی، لفظ با معنای مجازی ارتباط دارد و آن معنای مجازی با یک معنای مجازی دیگر در ارتباط است؛ گفته شده ما گاهی می­توانیم لفظ را در مشابه المشابه به کار ببریم که همان مجاز از مجاز است. سبک مجاز از مجاز، اگر در وضع تعیّنی مورد استناد قرار بگیرد، شبیه ایدۀ ویتگنشتاین و امثال او می­شود.

البته به نظر می­رسد معنای این ایده آن است که الفاظ با معانی جدیدی روبرو شوند؛ به عبارت دیگر الفاظ نه با پدیدۀ اشتراک معنوی، بلکه با پدیدۀ اشتراک لفظی روبرو می­شوند. یعنی لفظ ابتداء در معنای اول وضع می­شود و سپس به نحو تعدّد معانی به معنای دیگر توسعه پیدا می­کند؛ طبق آنچه از مطالب منقول از ویتگنشتاین استفاده می­شد، وی قصد داشت اشتراک معنوی را به این شکل توضیح دهد و واژۀ بازی نیز اشتراک معنوی دارد نه اشتراک لفظی؛ اما گاهی ممکن است در اشتراک لفظی این ارتباط زنجیره­ای و حلقوی مطرح باشد و چنین ایده­ای کاملاً درست و معقول است.

در اینجا آقای سیستانی[[7]](#footnote-7)، یک مبنای دیگری در تبیین «وضع عام، موضوع­له خاص» دارند که الهام­گرفته از مبنایی است که مرحوم آقای بروجردی [[8]](#footnote-8)در برخی مباحث داشتند و مرحوم امام[[9]](#footnote-9) نیز آن را پذیرفته­اند؛ آقای سیستانی در تقریرات آ سید هاشم هاشمی پیش از بحث «وضع عام، موضوع­له خاص» در بحث از حقیقت اسم اشاره، این مبنا را مطرح نموده­اند که ما به شکل مختصر، به حقیقت اسم اشاره خواهیم پرداخت تا الگوی ترسیم شده توسط ایشان نیز روشن شود چون اساساً الگوی خاصی که ایشان نه در خصوص «وضع عام، موضوع­له خاص» بلکه در «وضع عام، موضوع­له عام» نیز مطرح می­کنند با کلمات معمول آقایان تفاوت زیادی دارد.

محقق خراسانی نیز در مورد اسم اشاره توضیحاتی دارند که به شکل مختصر به مبنای ایشان نیز خواهیم پرداخت.[[10]](#footnote-10)

این بحث­ها مقدمه­ است برای تبیین ایدۀ آقای سیستانی در تحلیل پدیدۀ «وضع عام، موضوع­له خاص».

1. بحوث في علم الأصول، ج‏1، ص: 92 [↑](#footnote-ref-1)
2. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل، ج1، ص120 [↑](#footnote-ref-2)
3. حاشیۀ مباحث الاُصول القسم الأوّل، ج1، ص121 [↑](#footnote-ref-3)
4. النحو الواقی (ط دار المعارف) ج1 ص289 [↑](#footnote-ref-4)
5. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، التقسیم الثانی، ص ۱۴۷ [↑](#footnote-ref-5)
6. النور : 35 [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الالفاظ: تقریرات فی علم الاصول (مرکز الامام الحجة لخدمة الطلاب) ج1 ص263 [↑](#footnote-ref-7)
8. نهاية الأصول، ص: 20 [↑](#footnote-ref-8)
9. تهذيب الأصول، ج‏1، ص: 27 [↑](#footnote-ref-9)
10. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 12 [↑](#footnote-ref-10)